

خبرها

## اکران رسمی یک فیلم پس از فروش دو میلیاردی!

**بخش فرهنگی**– اکران رسمی فیلم سینمایی «پیشونی سفید ۲» به کارگردانی سید جواد هاشمی از روز جمعه ۱۸ آبان آغاز شد.

به گزارش ایسنا، حبیب اسماعیلی پخش کننده فیلم پیشونی سفید ۲ با اعلام اینکه اکران رسمی فیلم «پیشونی سفید ۲» از ۱۸ آبان به سرگروهی سینما «زندگی» آغاز شد، گفت: با توجه به مصوبه کارگروه اکران، نمایش فیلم «پیشونی سفید» ۲ همزمان با هفته کودک و زودتر از موعد آغاز شد اما اکران رسمی فیلم از ۱۸ آبان بصورت رسمی شروع شد.

و افزود: با توجه به استقبال مخاطبان، تعداد سالن‌های سینمای نمایش دهنده فیلم به ۱۳۰ سالن افزایش پیدا کرده است و فروش آن به مرز ۲ میلیارد تومان رسیده است.

وی ادامه داد:همزمان با آغاز اکران رسمی فیلم برنامه‌های جدیدی برای تبلیغات فیلم داریم و در اولین مرحله یک مسابقه عکاسی برای فیلم طراحی کرده‌ایم.

اسماعیلی افزود: مخاطبان می‌توانند با استندهای نصب شده در سینماهای سراسر کشور عکس بگیرند و از طریق راه‌های که روابط عمومی فیلم اعلام می‌کند به دست ما برسانند و جوایز برندگان هر هفته در یک اکران مردمی با حضورسید جواد هاشمی کارگردان فیلم اهدا می‌شود.

●●●●●

## ۸ فیلم ایرانی در جشنواره فیلم های آسیایی بارسلون

**بخش فرهنگی**– جشنواره فیلم‌های آسیایی بارسلون در کشور اسپانیا امسال میزبان نمایش چندین فیلم از ساخته‌های سینماگران ایرانی است.

به گزارش ایسنا بنابر اعلام «سینه ایران»، جشنواره فیلم‌های آسیایی بارسلون از تاریخ ۳۱ اکتبر تا ۱۱ نوامبر (۹ تا ۲۰ آبان) در اسپانیا در حال برگزاری است و فیلم های «آپندیس» ساخته حسین نمازی و «ویلاهای» ساخته منیر قیدی در بخش رسمی، «هادری» ساخته رقیه توکلی در بخش پانوراما، «چهل کچل» از صادق صادق‌دقیقی، «ماجرای نیمروز» به کارگردانی محمد حسین مهدویان و «لینا» ساخته رامین رسولی و محصول ایران/افغانستان هلند در بخش کشف کتی پاسفیک، «برگ جان» ساخته ابراهیم مختاری در بخش نتپک و «آذر» ساخته محمد حمزهای در بخش ویژه به نمایش در می‌آیند. فیلم‌هایی از افغانستان، استرالیا، بوتان، بنگلادش، کامبوج، چین، هنگ کنگ، هند، اندونزی، ژاپن، قزاقستان، کره جنوبی، قرقیزستان، ماکائو، مالزی، مغولستان، نیوزلند، پاکستان، فیلیپین، سنگاپور، تاجیکستان، تایلند و ویتنام به همراه آثار ایرانی در این جشنواره سینمایی حضور دارند.

●●●●●

## بازتاب نمایش «عرق سرد» در استکهلم و فرانسه

**بخش فرهنگی**– نمایش فیلم «عرق سرد» در جشنواره حقوق بشر فرانسه و همچنین جشنواره فیلم استکهلم با استقبال مخاطبان همراه شد.

به گزارش ایسنا، «عرق سرد» ساخته سهیل بیرقی به عنوان فیلم افتتاحیه جشنواره حقوق بشر فرانسه به روی پرده رفت و مورد توجه مهمانان ویژه و مخاطبان این رویداد سینمایی از جمله رئیس سازمان عفو بین‌الملل قرار گرفت.

این فیلم که چندی پیش در بخش «آینده آسیا» سی‌ویکمین جشنواره فیلم المللی فیلم توکیو نیز نمایش داده شد و به عنوان تنها نماینده سینمای ایران روز ۸ نوامبر (۱۷ آبان) در جشنواره فیلم استکهلم سوئد نیز به روی پرده رفت.

«عرق سرد» که در بخش «**IMPACT**» جشنواره حاضر است یک نمایش دیگر نیز در روز ۱۲ نوامبر (۲۱ آبان) در جشنواره خواهد داشت.

بیست ونهمین جشنواره بین المللی فیلم استکهلم از تاریخ ۷ تا ۱۸ نوامبر ۲۰۱۸ (۱۶ تا ۲۷ آبان) در کشور سوئد درحال برگزاری است و باران کوثری نیز در این جشنواره حضور دارد. امسال از اصغر فرهادی نیز با اعطای جایزه ویژه‌تری (VISIONARY AWARD) در این جشنواره تقدیر می‌کنند و فیلم «همه می دانند» ساخته جدید و اسبانیولی زبان وی نیز در بخش «**OPEN ZONE**» جشنواره استکهلم به روی پرده می‌رود. «عرق سرد» درباره‌ی ممنوع الخروج کردن یک ورزشکار زن توسط شوهرش است و تمامی بازیگران این فیلم در جشنواره‌ی فیلم فجر کاندید دریافت سیمرغ شدند. همچنین امیر جدیدی و سحر دولتشاهی برای بازی در این فیلم موفق به دریافت سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول مرد و نقش مکمل زن شدند. باران کوثری، امیر جدیدی، لیلی رشیدی، هدی زین‌العابدین و سحر دولتشاهی بازیگران اصلی «عرق سرد» هستند.

●●●●●

### «مامان اتی»

### همچنان تحت مراقبت‌های ویژه

**بخش فرهنگی**– احترام سادات حبیبیان، بازیگر مادر فیلم‌های علیرضا داودنژاد همچنان در بخش مراقبت‌های ویژه بیمارستان بستری است. علیرضا داودنژاد در گفت‌وگویی با ایسنا درباره آخرین وضعیت جسمانی احترام سادات حبیبیان معروف به «مامان اتی» گفت: مادرم همچنان پس از ۱۰ روز، در بخش مراقبت‌های ویژه بیمارستان بستری است.

او پیش از این گفته بود مادرش به دلیل عفونت در بیمارستان قائم کرج بستری شده است.

احترام سادات حبیبیان (مادر علیرضا داودنژاد) که برای «مصائب شیرین»، سیمرغ بلورین بازیگر زن را گرفت؛ در فیلم‌های «بهشت از آن توست»،«بچه‌های بده»،«مرهم»،«کلاس هنرپیشگی»،«دختری در قفس» و … به ایفای نقش پرداخته است.

## { فرهنگ و هنر }

# اورسن ولز؛ سرگذشت یک نابغه

**میثم خدمتی**

اورسن ولز، نویسنده، تهیه‌کننده، کارگردان، صداپیشه و بازیگر سینما، تئاتر، تلویزیون و رادیو بود. کسی که خود به عنوان با استعدادترین کارگردان تاریخ، اولین فیلمش برترین فیلم تاریخ و شخصیت داستان آن فیلم، از برترین شخصیت‌های تاریخ سینما معرفی می‌شود. گرچه ولز فیلمسازی را با استودیوهای بزرگ هالیوودی آغاز کرد اما روحیه سرکشش او را رفته رفته به فیلمسازی مستقل کشاند؛ بی‌شمارند کسانی که از سینمای مستقل به سینمای بدنه رفته باشند اما او از نادر فیلمسازانی بود که شنا کردن خلاف جهت رودخانه را ترجیح داد و به اعتراف منتقدان، در هر دو دوره کارش هم فیلم‌های قابل توجهی ساخت. سرگذشت این فیلمساز نابغه شاید به اندازه سرگذشت «چارلز فاستر کین» جذاب باشد؛ برای اینکه بگوییم او یک نابغه بود می‌شود به خبری که در یکی از روزنامه‌های سال ۱۹۲۵ چاپ شده است استناد کرد. خبری با تیتیر «کارتونیسٔت، بازیگر، شاعر و فقط ده‌ساله» که کودک با استعدادی به نام جرج اورسن ولز، اهل کنوشا را به خوانندگانش معرفی می‌کرد. گرچه این حرف‌ها شبیه داستان‌سرایی‌های ژورنالیستی‌اند که به مرور در آنها اغراق بیشتری هم می‌شود اما به قول فرانسوا تروفو (فیلمساز و منتقد) «حداقل در سایه آنچه که امروز از ولز می‌دانیم همه باور کردنی‌اند.»

اورسن که در خانواده‌ای مرفه زندگی می‌کرد، در کودکی مادر و در نوجوانی پدرش را از دست داد. اما آنقدر خوش‌شانس بود که یکی از دوستان خانوادگی‌شان به نام دکتر برنشتین سرپرستی‌اش را بر عهده گرفت. او زیاد پیش برنشتین نماند اما در همین مدت از او چیزی آموخت که بخش مهمی از شخصیت او را شکل داد: شبعده‌بازی. ولز از ترفندهایی که یاد گرفت جاهای زیادی استفاده کرده؛ از تبلیغ نوشیدنی گرفته تا برنامه‌های تلویزیونی و حتی در فیلم مستند «ت مثل تقلب» (۱۹۷۵).

اورسن جوان که تازه دبیرستان را تمام کرده بود، به محض اینکه قدرتش را پیدا کرد، آنچه از پدر به ارث برده بود – یعنی پول و میل به سفر – را برداشت و به ایرلند رفت. ستاره بخت ولز همچنان سوسو می‌زد و راه موفقیت را به او نشان می‌داد. این راه از دوپلین می‌گذشت.

اورسن که همیشه از طرف والدینش اجازه داشت در بحث‌ها و مهمانی‌های بزرگ‌ترها شرکت کند و کم‌وبیش با منش بزرگان آموخته بود، با قد بلند و هیکلی درشت‌تر از همسن و سالانش، در شانزده‌سالگی پیش مدیر تئاتر گیت دوپلین رفت و خودش را هنرپیشه‌ای بیست‌ساله از برادری جازد و یک سال روی صحنه‌های تئاتر آنجا ظاهر شد. این مدت کافی بود تا ولز جوان تجربه‌ای کسب کند و آن را به اعتماد به نفس غریبش ستخاق کند تا در هجده‌سالگی اولین فیلم کوتاهش را بسازد. یک سال بعد هم فیلم کوتاه دیگری ساخت، وارد رادیو شد، کتابی درباره شکسپیر منتشر کرد، دو نمایش به صحنه برد و اولین شریک زندگی‌اش را پیدا کرد. ولز که روزبه‌روز به موفقیت‌های تازه‌تری می‌رسید، برای اینکه بزرگ‌تر به نظر برسد و کمتر با سؤالی با مضمون «راز موفقیت در این سن و سال» مواجه شود، شروع به کشیدن سیگار برگ کرد!

گرچه او خیلی زود پشت دوربین رفت اما سینما آخرین چیزی بود که از آن لذت می‌برد. به ترتیب: ادبیات، موسیقی، نقاشی و تئاتر، علایق اصلی او بودند. تعجبی ندارد که سینما در سلسله‌مراتب علایق او جایی نداشت؛ چنانکه گفته بود: «من از سینما خوشم نمی‌آید، مگر زمانی که فیلم می‌سازم!» کسی که فیلمسازی را از فیلم‌دیدن یاد گرفته بود، به سینما تنها به چشم قالبی نگاه می‌کرد که بخشی از استعداد سرشارش را در آن بریزد.

ولز عاشق ادبیات بود؛ این را از فیلم‌هایی که ساخت و حتی آنهایی که نتوانست بسازد می‌شود فهمید. تسلط او به ادبیات و سینما به حدی بود که می‌توانست از یک رمان پلیسی بی‌مایه به نام «مردی که به قتل رساندم»، فیلمی جذاب مثل «بانویی از شانگهای» (۱۹۴۶) بسازد.

دست بردن ولز در متن‌هایی که می‌ساخت تنها محدود به ارتقای آثار کم‌مایه نبود؛ حتی شیفتگی‌اش به آثار شکسپیر هم باعث نمی‌شد که نمایشنامه‌های او را باب میل خود تغییر ندهد. او در بیست‌سالگی – در دورانی که تعبیهی نژادی در آمریکا بیدار می‌کرد – «مکبث» را با گروهی از بازیگران سیاه‌پوست روی صحنه برد که به «مکبث سیاه» شهرت یافت. بعد از آن بارانی سیاه‌بلندی به قامت «جولیوس سزار» دوخت و به عصر مدرن آوردش. او در اقتباس از آثار ادبی به برداشت آزاد خود متکی بود. حتی ممکن بود اصل داستان را تغییر دهد، یک یا چند شخصیت را حذف یا به آنها اضافه کند. روشی آزادانه که ولز در «ناقوسها در نیمه‌شب» (۱۹۶۶) با کنارهم گذاشتن چند شخصیت از نمایشنامه‌های شکسپیر و خلق داستانی جدید، آن را به اوج رساند.

این روش او تأثیر غیر قابل انکاری در فیلمنامه‌های اقتباسی بعد از خودش گذاشت. تا جایی که کسانی مثل استلنی کوپریک و فیلمسازان پست‌مدرنی مانند برادران کوئن را متأثر از این جریان می‌دانند.

نبوغ ولز محدود به عرصه سینما نبود. کسی که در بیست‌وسه‌سالگی دست‌کم ۱۰ سال تجربه کار هنری داشت، آنقدر باهوش بود که بداند بهترین هدیه در شب هالووین برای مردم آمریکا چیست! او که در آن دوره برای رادیو سی.بی.اس کار می‌کرد، داستان «جنگ دنیاها»ی ه. ج. ولز را برداشت و با جدیت تمام خبر حمله مریخی‌ها به کره زمین را به سرتاسر آمریکا مخابره کرد. وحشتی که این کار او ایجاد کرد به قدری بود که ناچار شد در نشست‌ی خبری در این‌باره توضیح دهد. گرچه بعد از اینهمه، شهرت زیادی پیدا کرد اما آنچه کمتر به دست او دست‌محسوبیت بود، ولز برای اغلب کسانی که می‌شناختندش بیشتر پرسش‌برانگیز بود تا خودداستانی.

با این حال خلاقیتش سبب شد توجه بسیاری به او جلب شود؛ از جمله مدیران کمپانی فیلمسازی «آر.کی.او». ولز هم از این فرصت بیشترین بهره را برد: قراردادی بست که به قول خودش کاملاً تصادفی و از روی خوش‌اقبالی برایش فراهم شده بود؛ قراردادی که تا آن زمان و حتی تا امروز کسی نظیرش را در هالیوود ندیده است. طبق قرارداد، او برای تهیه‌کنندگی، کارگردانی و بازی در دو فیلم اختیار کامل داشت و علاوه بر اینکه دویست‌هزار دلار دستمزد می‌گرفت، حتی موظف نبود به رؤسای استودیو بگوید چه می‌کند!

ولز که برای ساخت اولین فیلم بلندش «همشهری کین» (۱۹۴۱) بودجه‌ای محدود، با اختیاراتی نامحدود داشت، دوستانش در گروه تئاتر مرکوری را برای بازی در این فیلم دعوت کرد و خودش بازی نقش اصلی داستان را بر عهده گرفت. جدا از اینکه ولز در بیشتر فیلم‌هایش خود نقش اصلی را بر عهده می‌گرفت، علت همکاری‌اش در نوشتن فیلمنامه و بعد بازی در نقش اصلی آن، تنها با دیدن فیلم روشن می‌شود.

ولز بخشی از شخصیت «چارلز فاستر کین» را با خودش و بخش دیگر را با ویلیام راندولف هرست (سرمایه‌دار و غول رسانه‌ای آن زمان آمریکا) پر کرده بود؛ ترکیبی غریب از تجربیات شخصی ولز جوان و قدرت و شوکت هرست میانسال. اما کلاغ‌ها برای هرست خبر بردند که

فیلم با نگاهی به زندگی او ساخته شده است. او هم هیچ از این ماجرا خوش نیامد و به رسانه‌هایش دستور داد هرچه می‌توانند چوب لای چرخ و گلز بگذارند. همین هم شد و فیلم در گیشه شکست سختی خورد.

در این زمان، دولت ولز را برای ساخت فیلمی تبلیغاتی به برزیل فرستاد اما اورسن پس از مدتی طولانی با یک فیلم مستند ناقص درباره کارنوال رقص برزیل برگشت! قرارداد او لغو شد، فیلمش از بین رفت و ماجرای طولانی فیلم‌های ناتمام اورسن ولز از اینجا شروع شد. ولز در طول ۵۰ سال حیات حرفه‌ای خود تنها ۱۱ فیلم بلند را کامل کرد که خودش تنها مسئولیت یکی را بر عهده می‌گیرد: همشهری کین!

گرچه پس از اکران فیلم در اروپا منتقدان باهوش فرانسوی ولز را هم‌رده با ژان رنوار، جزء سینماگرانی قلمداد کردند که هنر سینما را به قبل و بعد خود تقسیم کرده است اما بعد از این اتفاقات هیچ‌کس دیگر حاضر نبود در سرمایه‌گذاری کند.

خودش می‌گفت: «من کارم را در اوج شروع کردم و تا حضيض ادامه دادم!» به هر حال اگر ولز هیچ فیلم دیگری نمی‌ساخت، کار درخشانش در همان اولی کافی بود تا نام او را در تاریخ سینما جاودانه کند. در زمینه کارگردانی هم ولز بر چند نسل از فیلمسازان – مثل مارتین اسکورسیزی در دهه ۷۰، وس اندرسون در دهه ۸۰ و پل تامس اندرسن در دهه ۹۰ – تاثیر داشته است. استفاده خلاقانه و حتی خودنمایانه از قابلیت‌های فنی دوربین فیلمبرداری و تمهیدات صداگذاری و صدابرداری در فیلم‌های اورسن ولز، بیش از همه در «همشهری کین»، «امبرسون‌های باشکوه» (۱۹۴۲)، «بانویی از شانگهای» و «شانی از شر» (۱۹۵۸) دیده می‌شود.

ولز در دوره‌ای، جاه‌طلبانه در عرصه سیاسی هم فعالیت می‌کرد. او که زمانی برای کرسی ویسکانسین در پارلمان آمریکا با جوزف مک‌کارتی رقابت کرده و شکست هم خورده بود، به دلیل عقاید چپ‌گرایانه‌اش، طی دوران «مک‌کارتیسم» در لیست سیاه هالیوود قرار گرفت.

او که از منتقدان اروپایی روی خوش دیده بود، در سال ۱۹۴۸ برای رهایی از فشارها و داشتن آزادی عمل بیشتر و شاید پیدا کردن سرمایه‌گذار، به اروپا رفت. اورسن طی این سفر با یک دوربین و سه پایه بین انگلیس، ایتالیا، اسپانیا و فرانسه در رفت و آمد بود و ضمن بازی در فیلم‌های ریز و درشت کارگردان‌های

سطح پایین، هیچ فرصتی را برای برداشتن حتی یک نما از دست نمی‌داد. ولز پس از هشت سال به هالیوود برگشت و از یک داستان معمولی، شاهکاری ساخت که به عقیده بسیاری از منتقدان حسن ختامی است بر جریان فیلم‌های نوآر. «شانی از شر» آخرین فیلمی شد که ولز در آمریکا ساخت. او سال ۱۹۵۹ بار دیگر به اروپا رفت و توانست دو فیلم دیگر را کامل کند: «محاکمه» (۱۹۶۲) بر اساس رمانی از کافکا و «ناقوس‌ها در نیمه‌شب». او در این مدت فیلمبرداری «دن کیشوت» سروانتس را هم که از سال ۱۹۵۵ آغاز کرده بود کمی پیش برد اما نه آنقدر که به جایی برسد! فیلم در واقع تا زمان حیات ولز در حال ساخت بود و هفت سال پس از مرگش منتشر شد. ولز عاشق ادبیات، اسپانیا و دن کیشوت بود، پس تعجبی نداشت که از سروکل زدن با «سانچو پانزا» خرسند باشد. او به چشم یک زنگ تفریح به این پروژه نگاه می‌کرد و گفته بود آنچه فیلمبرداری می‌کند برای کامل کردن فیلم نخواهد بود.

اورسن ولز در اولین هجرتش به اروپا تراژدی‌های شکسپیر را با دکورها و تاج و تخت مقوایی جلوی دوربین برد که ساخت «مکبث» (۱۹۴۸) ۲۳ روز و «اوتلوو» (۱۹۵۲) چهار سال طول کشید. او بار دوم که به اروپا سفر کرد، باز سراغ نویسنده محبوبش رفت و تلاش کرد اقتباسی از نمایشنامه «تاجر ونیزی» بسازد. فیلمبرداری تقریباً تمام بود و فیلم آماده تدوین اما درست زمانی که اورسن با خود می‌گفت «بالاخره شد»، بخشی از نکاتپوهای فیلم که مونولوگ «شایلاک» (شخصیت اصلی) هم جزء آن بود به سرقت رفت و هرگز پیدا نشد. سال‌ها بعد، در یک غروب پاییزی که سرخی آسمان بطور غریبی با احوال ولز میانسال هماهنگ به نظر می‌رسید، او دوربینش را دوباره علم کرد و مونولوگ به‌یخمارفته فیلم را بار دیگر – این‌بار با صدای پرطنین، چهاره‌ی مصمم و چشمی اشکبار – ادا کرد.

او در سال ۱۹۷۰ با آمریکا برگشت و جایزه «یک عمر دست‌آورد هنری» مؤسسه فیلم آمریکا را هم گرفت. به عنوان «سازنده همشهری کین» هر جا که می‌رفت با احترام فراوانی روبرو می‌شد اما تا حرف از پروژه‌های جدید می‌زد دست رد به سینه‌اش می‌خورد. گرچه ولز فیلمسازی را در جریان اصلی هالیوود و با کمپانی بزرگ «آر.کی.او» آغاز کرد اما خیلی زود به این نتیجه رسید که نمی‌تواند این «سلطه» را تحمل کند؛ پس تنها راه باقی مانده، همان روش قدیمی خودش بود: بازیگری، گویندگی، اجرای تلویزیونی و حضور در آگهی‌های تجاری برای تأمین بودجه فیلم بعدی.

او باید کار می‌کرد تا بتواند کار کند. این بهایی بود که ولز برای داشتن «استقلال» باید می‌پرداخت؛ چیزی که خودش آن را «تضاد من با خودم» عنوان می‌کرد.

گرچه این شیوه کار ولز او را فرسوده و فرسوده‌تر کرد اما موفقیت هنری آثارش – قبل و بعد از نظام استودیویی – منتقدان را به این باور رساند که فعالیت‌های او در عرصه تهیه‌کنندگی فیلم، تأثیر محسوسی در سینمای هالیوود آن زمان داشته و همین جلب توجه به فیلمسازی مستقل، سبب شد سایر کارگردانان پس از او آسوده‌تر بتوانند به ساختن فیلم‌های مستقل رو بیاورند.

اورسن ولز نابغه بود اما هرگز نفهمید چگونه اینهمه نبوغ را به‌کار گیرد. او در روزهای پایانی عمرش در مصاحبه‌ای تلویزیونی گفت: «من دو درصد از عمرم را مشغول کار دلخواهم بودم و ۹۸ درصد دیگر را صرف پیدا کردن پول برای انجام آن کارها کردم.»

ژان کوکتو (فیلمساز و دوست ولز) در توصیفی شاعرانه بهترین تصویر را از او به ما می‌دهد: «اورسن ولز غولی است بچه‌صورت، درختی است مملو از پرندگان و سایه‌ها، سگی است زنجیرباره‌کرده که بر بستری از گل به خواب رفته است. او ولگردی است که به همه‌جا سرک می‌کشد، مجنونی است خرده‌مند، گوشه‌گیری است که انسانیت احاطه‌اش کرده است …» آن هیبت چاق ۱۵۴ کیلویی که قلب کودکی بازیگوش را در سینه داشت، با چهره‌ای کودکانه اما شرور، چشم‌های ریز و نگاهی نافذ و آن خنده‌های معرکه با صدای باریتونه خش‌دارش، دست آخذ بعد از آنهمه شوری که به جهان اطرافش داد، صبح روز دوم اکتبر ۱۹۸۵، از خواب بیدار شد، از جبههٔ سیگار برگش یکی برداشت و گیراند، پشت ماشین تحریرش نشست، دوباره به خواب رفت و هرگز بیدار نشد.

سی‌ودو سال پیش، وقتی ولز مرد، ده‌ها طرح و فیلمنامه و فیلم ناتمام را جا گذاشت و لقب «نابغهٔ سینما» را با خود به گور برد. به قول جاناتان روزنبام (منتقد)، «ما از ولز فیلم‌هایی را دیده‌ایم که به او اجازه دادیم آنها را بسازد.»

خبرها

### والری ماتنو

### جایزه رنودو ۲۰۱۸ را برد

**بخش فرهنگی**– جایزه رنودو ۲۰۱۸ والری ماتنو را به عنوان برنده خود در سال ۲۰۱۸ برگزید. به گزارش مهر به نقل از اکتوالیته، اعضای گروه دآوری رنودو چهارشنبه ۷ نوامبر والری ماتنو را برای نوشتن رمانی با عنوان «شیار» به عنوان برنده این جایزه معتبر برگزیدند. این کتاب که از سوی انتشارات «تری‌پود» به بازار آمده پس از نخستین فهرست امسال، از فهرست حذف شده بود و در دور دوم و سوم در فهرست حضور نداشت.

«شیار» دومین رمان این نویسنده است و ماه آگوست امسال به بازار آمده بود.

این نخستین باری است که کتابی از این ناشر به عنوان برنده یک جایزه ادبی انتخاب می‌شود.

ماتنو در دور ششم رای‌گیری موفق شد تا با کسب ۶ رای عنوان برنده امسال را کسب کند.

در «شیار» نویسنده از خشونت در ترکیه سخن گفته و داستان زنی را روایت می‌کند که به محبوب خود در استانبول ملحق می‌شود. «برادر روح» نوشته دیوید دیوپ، «دوران مظنون‌ها» نوشته ژیل مارتین-شوفیه، «یک تکه» نوشته فیلیپ لاسون، «دوره طلایی» نوشته دین مازولم و «جدا شدن از دسته قاتلان» نوشته پی‌یر نوت دیگر فینالیست‌های امسال بودند.

در بخش کتاب غیرداستانی نیز کتاب «با همه همدلی‌ام» نوشته اولیویا لامبرتری از انتشارات استوک به عنوان برنده انتخاب شد. وی که ستون‌نویس ادبی است در این کتاب درباره برادر جوان‌تر از خودش یعنی آلکس سخن گفته که در ۴۶ سالگی و در ۱۴ اکتبر ۲۰۱۵ در مونترال به زندگی‌اش پایان داد.

«یک خانواده اهل کرس» نوشته رابرت کولونا و «یک زن نامرئی» نوشته ناتالی پی‌گی دیگر رقبای این بخش بودند.

جایزه رنودو از سال ۱۹۲۶ ایجاد شد و از سال ۲۰۰۱ آهدای جایزه به اثر غیرداستانی را نیز به ماوریت خود اضافه کرد.

●●●●●

## نیکولا متیو برنده جایزه گنکور ۲۰۱۸ شد

**بخش فرهنگی**– جایزه گنکور نیکولا متیو را به عنوان برنده خود در سال ۲۰۱۸ برگزید.

به گزارش خبرگزاری مهر به نقل از اکتوالیته، چهارشنبه ۷ نوامبر نیکولا متیو برای نوشتن رمانی با عنوان «فرزندانشان پس از آنها» به عنوان برنده جایزه معتبر ادبی گنکور ۲۰۱۸ انتخاب شد.

او موفق شد تا رقبای قدری چون «برادر روح» دیوید دیوپ، «اربابان و بردگان» نوشته پل گراویاک و «زمستان ناراضیتی» نوشته توماس بی‌روردی را پشت سر بگذارد.

نیکولا متیو متولد ۱۹۷۸ در چهارمین دوره انتخاب جایزه گنکور امسال با کسب ۶ رای دربرابر ۴ رای پل گراویاک، به عنوان برنده انتخاب شد.

این رمان با ارایه تصویری از حومه فرانسه و در دورانی که فرانسه بازی جهانی‌سازی را باخته است داستان آنتونی ۱۴ ساله را روایت می‌کند. این روزانه شخصیت اصلی‌اش به مسایلی از روح نیروانا تا جام جهانی ۹۸ می‌پردازد.

«فرزندانشان پس از آنها» که ماه آگوست از سوی انتشارات اکت سود به بازار آمده تا کنون ۱۴ هزار نسخه فروش کرده و اکنون از نامزدهای جایزه فلور نیز هست که فردا ۸ نوامبر برندگانش را معرفی می‌کند.

این نویسنده جوان تاکنون جایزه برگ طلای شهر نانسی را نیز دریافت کرده و جایزه بلو جین مارک رابرتز را نیز از آن خود کرده است.

●●●●●

## آهنگساز موسیقی جوادان «داستان عشق» درگذشت

**بخش فرهنگی**– فرانسیس لی آهنگساز فرانسوی برنده جایزه اسکار برای موسیقی متن جوادان فیلم «داستان عشق» در سن ۸۶ سالگی درگذشت.

به گزارش مهر به نقل از منابع فرانسوی، فرانسیس لی آهنگساز بزرگ فرانسوی فیلم های «داستان عشق» و «یک مرد و یک زن» در سن ۸۶ سالگی درگذشت؛ این خبر را روز چهارشنبه ۷ نوامبر، شهردار شهر نیس طی بیانیه ای اعلام کرد.

فرانسیس لی در سال ۱۹۲۲ در شهر نیس فرانسه به دنیا آمد. او کارش را به عنوان یک نوازنده در کنار برنارد دیمنی شاعر و خواننده فرانسوی آغاز کرد. وی بعدها در سال ۱۹۶۵ پس از آشنایی با کلود لوش کارگردان فرانسوی، ساخت آهنگ فیلم «یک مرد و یک زن» اثر این کارگردان را برعهده گرفت. موسیقی متن «یک مرد و یک زن» که به تم مشهور «دابادابادا/DABADABADA» شناخته می شود بلافاصله شهرت گسترده ای بدست آورد و نام لی را در سراسر جهان بر سر زبان ها انداخت. او برای این فیلم نامزد جایزه گلدن گلوب بهترین موسیقی متن و بهترین ترانه شد.